

به مدرسه می روم شاید چیزی یاد بگیرم!

گفت و گو با محمدعلی شیخان معلم پیشکسوت ریاضی



اشاره

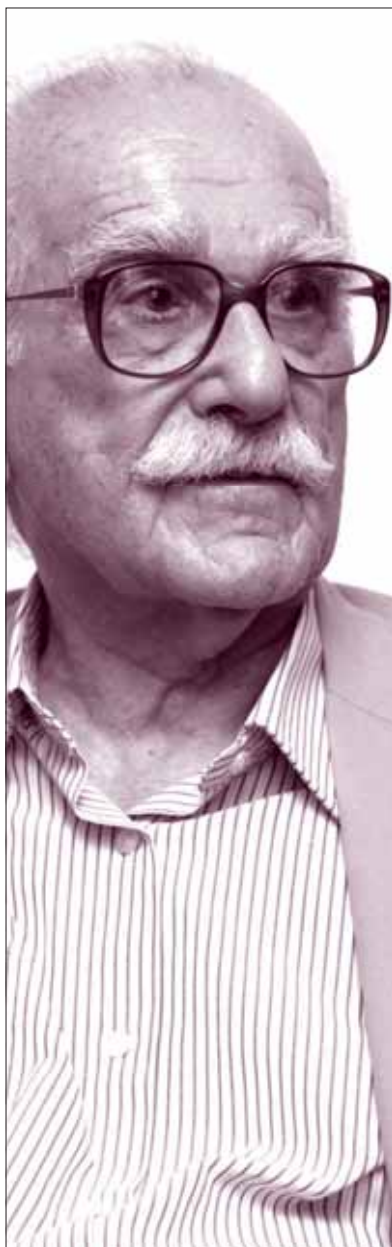
گفت و گو با برخی از معلمان پیشکسوت که نسل ما در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ توفیق درک حضور در کلاس‌های آن‌ها را داشته‌اند، بازگشت به خاطرات نسلی است که تصویری با ابهت، تأثیرگذار، شیرین و البته قاطع و گاهی سخت‌گیر و منضبط از معلمان خود دارند؛ معلمانی که گویی سلسله آن‌ها دارد به پایان می‌رسد.

آقای محمدعلی شیخان، معلم پیشکسوت ریاضی که سابقه حضور و تدریس در دبیرستان‌های مطرح آن زمان، از جمله «دبیرستان البرز» را دارد، از همین دست معلمان است. توفیقی حاصل شد که روز نهم شهریورماه ۱۳۹۲، به اتفاق آقای حمیدرضا امیری، سردبیر مجله «رشد برهان» و آقای هوشنگ شرقی، مدیر داخلی مجله، به دیدار این معلم بی‌ادعا و تأثیرگذار برویم.

زمانی که شروع به صحبت کرد، سحر کلام، سادگی بیان و صداقت گفتارش کلاس درسی بی‌پیرایه را به رویمان گشود. حاضر بودیم، ساعت‌ها در محضر ساده و بی‌آلایش او بنشینیم و درس‌های زندگی را به گوش جان از او بشنویم. وقتی در پایان صحبت از ایشان سؤال کردیم که چه صحبت و سفارشی برای معلمان و دانش‌آموزان دارید، حکیمانه و صادقانه پاسخ داد: «هیچ حرف و سفارشی ندارم!» و افزود: «همیشه هم این‌گونه بوده‌ام.»

او با حس معلمی و درک تجربی خود، وقتی احساس کرد ما پاسخ خودمان را نگرفته‌ایم، تأکید کرد: «معلم باید کار خودش را انجام دهد، نیازی به نصیحت و سفارش نیست. اگر معلم کار خودش را بلد باشد، دانش‌آموز از منش و مشی و عمل او می‌آموزد و خودش راه را پیدا می‌کند. اگر معلم، معلم باشد، دانش‌آموز هم دانش‌آموز خواهد بود و هر دو در کنار هم چون دو یار و غمخوار، راه خود را پیدا خواهند کرد. شما به واقع معلمی کنید و نگران نتیجه کارتان نباشید!»

آنچه می‌خوانید، گپ و گفت صمیمانه ما با این معلم باصفا و با اخلاق است. شک نداریم که چون کلامش از دل برآمده، لاجرم بر دل خواهد نشست. از آنجا که با توجه به همه محدودیت‌های موجود، امکان گفت‌وگو با دیگر معلمانی را نداریم که چون آقای شیخان منشأ اثر و خیر و برکت برای کشورشان بوده‌اند، این اندک را به پاس قدرشناسی از همه آن عزیزان، پیشکش خوانندگانی می‌کنیم که قدرشناس و قدردان بزرگان و معلمان گرامی خود هستند.



داشتم، به لاهیجان برگشتم، البته بعدها و در سال ۱۳۳۴ به تهران منتقل شدم و به دبیرستان البرز آمدم. بد نیست اشاره کنم در مدت چهار پنج سالی که در لاهیجان مشغول خدمت بودم، گرفتاری‌های زیادی را تحمل کردم، چون لاهیجان شهر خان‌ها بود و انتظار داشتند معلم در قبال دریافت پول به فرزندان آن‌ها نمره بدهد. وقتی به لاهیجان رفتم، این موضوع را حس کردم و میان من و آن‌ها مشکلاتی ایجاد و باعث شد برایم پاپوش درست کنند. دنبال بهانه می‌گشتم تا اینکه نهایتاً در جریان اتفاقات ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ مرا دستگیر و به رودسر تبعید کردند.

خاطره‌ای هم از این‌گونه اتفاقات در ذهن دارید؟

بله! رسم شده بود که در لاهیجان هر رئیس شهربانی که می‌آمد سراغ بنده را می‌گرفت. همان روزها فردی به نام سرهنگ خلیقی رئیس شهربانی لاهیجان شد. یک روز فردی مرا صدا زد و گفت که سرهنگ خلیقی می‌خواهد شما را ببیند. من قبل از رفتن با آقای نجفی، رئیس فرهنگ آنجا تماس گرفتم و موضوع را با او مطرح کردم. با اطلاع ایشان به دیدار سرهنگ رفتم. وارد اتاق که شدم سلام کردم و ایشان در حال نماز خواندن جواب پس از نماز و خوش و بشی مختصر،

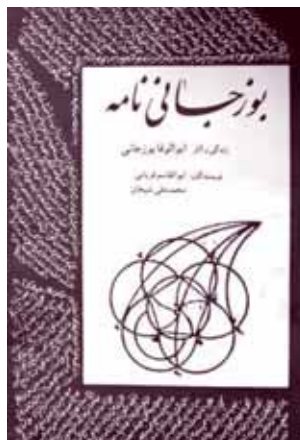
استاد! لطفاً مختصری از زندگی و سوابق حرفه‌ای خودتان بیان فرمایید!

متولد فروردین ۱۳۰۳ در لاهیجان هستم. در سال ۱۳۲۳ از دانش‌سرای مقدماتی رشت به‌عنوان شاگرد اول فارغ‌التحصیل شدم. ادامه تحصیل ماکول به استعلام از تهران شد. رئیس دانش‌سرا، آقای رشیدی گفتند برای ادامه تحصیل باید از تهران سؤال کنیم. تا این موضوع روشن شود در حدود یک ماه و نیم سرگردان بودم تا اینکه در بهمن‌ماه آن سال و در حالی که چند ماهی از سال تحصیلی گذشته بود، نامه‌ای مبنی بر اینکه می‌توانم برای ادامه تحصیل به تهران بروم، به دستم رسید.

چون اواسط سال تحصیلی بود، صبر کردم و مهرماه ۱۳۲۴ به تهران آمدم و سال ششم ریاضی و سه سال دانشکده را در تهران تمام کردم. در نهایت نیز در سال ۱۳۲۸ از دانش‌سرای عالی تهران فارغ‌التحصیل شدم. البته آن سال دو لیسانس گرفتم که یکی لیسانس ریاضی از دانشکده علوم و دیگری دانش‌نامه تربیت معلم بود. بعد هم به لاهیجان برگشتم.

چرا در تهران نماندید؟ پیشنهاد کار در تهران نداشتید؟

چرا اتفاقاً در همان ایام آقای مینویی، رئیس تعلیمات متوسطه تهران، چند جا را برای تدریس به من پیشنهاد دادند، اما بنده نپذیرفتم. از آنجا که تعهد خدمت



در زمان تدریس هیچ وقت جزوه نمی‌گفتم، ولی بچه‌ها از گفته‌هایم یادداشت برمی‌داشتند. تمرین‌هایی هم با هزینه خودم و به صورت ورق‌های پلی‌کپی به بچه‌ها می‌دادم

شروع به گفتن سوابق خودش کرد و گفت که رئیس زندان بوده و چنین و چنان کرده است. اگر هم لازم باشد، می‌تواند خواسته خودش را به هر طریقی که لازم باشد به دست آورد. به اصطلاح می‌خواست به نوعی گریه را دم حجله بکشد. پس از صحبت‌های ایشان، گفتم: «همه آنچه را گفتید شنیدم، اما لطفاً اصل مطلب را بگویید. از من چه می‌خواهید؟»

او هم رک و پوست‌کنده گفت: «به پسران آقای زهتاب نمره بدهید.»

اما من نپذیرفتم و گفتم من نمی‌توانم چنین کاری بکنم. سرهنگ هم با توضیح اینکه بهتر است به حرف‌هایش گوش بدهم، گفت: «من آنچه را به خیر و صلاح توست گفتم، بعد از این هر چه دیدی از چشم خودت دیدی!»

■ بعد از این تهدید اتفاقی هم برایتان رخ داد؟

● نه خدا را شکر! بعد از آن ملاقات اتفاق خاصی برآیم نیفتاد. بعد از مدتی کوتاه به لنگرود و اول مهرماه ۱۳۳۴ هم به تهران منتقل شدم. شهریورماه سال ۱۳۳۴ بود که به تهران آمدم. سال اول را در «دبیرستان مروی» تدریس کردم، اما سال دوم دکتر مجتهدی تمام برنامه صبح‌های مرا در دبیرستان البرز به تدریس اختصاص داد. آن زمان دبیرستان‌ها سه ساعت برنامه صبح داشتند و دو ساعت برنامه بعدازظهر که عملاً همه روز را اشغال می‌کرد. در سال ۱۳۵۸ بازنشسته شدم، البته بعد از آن هم تدریس می‌کردم. در سال ۱۳۵۷ و در جریان انقلاب، مدتی دکتر امین ریاحی مسئولیت آموزش و پرورش را پذیرفته بود و

از من هم خواست که پستی را قبول کنم، اما نپذیرفتم. البته در دو سال آخر خدمتم، در کنار تدریس، بازرسی تعلیماتی هم بودم. ■ ظاهراً بعد از بازنشستگی هم به تدریس ادامه دادید؟

● همین‌طور است. بعد از بازنشستگی هم تا مدتی تدریس می‌کردم، اما بعد از آن دیگر تدریس نکردم. تا اینکه آقای محسن سراجی از من خواست معلمی مرکز آموزش‌های فنی انقلاب در خیابان پاسداران را بپذیرم. چند سالی هم در آن‌جا تدریس کردم و بعد از آن تدریس را کنار گذاشتم، اما مقالات زیادی در مجله‌های آقای شهریاری، یعنی «آشتی با ریاضیات» و «آشنایی با ریاضیات» نوشتم.

■ از هم‌کلاسی‌ها هم کسی را به یاد دارید؟

● بله! تعدادی از دوستان را به یاد دارم که دو نفرشان در تهران هستند. یکی آقای هندی‌نژاد دیگری آقای ایرج ادیبی. البته بسیاری از دوستانم متأسفانه فوت شده‌اند. ما با آقای شهریاری هم کلاس بودیم. البته ایشان در آن سال‌های پرآشوب دو سال زندانی بودند و همین زندان رفتنشان باعث شد زبان روسی را به حد کمال یاد بگیرند و از آن به خوبی استفاده کنند.

■ بعد از بازنشستگی از شاگردانتان هم کسی را ملاقات کرده‌اید و ارتباطی بین شما و ایشان بوده است؟

● بله! طی این سال‌ها گاهی بعضی از این عزیزان را دیده‌ام که باعث خوش‌حالی من و آن‌ها شده است و حقاً همه شاگردانم با حق‌شناسی و قدرشناسی به سراغم آمده‌اند. یکی از این شاگردان آقای دکتر تهرانی، استاد «دانشگاه شهید بهشتی» است که چند سال پیش روزی که به کوه می‌رفتم، ایشان را دیدم. این دیدار برای هر دوی ما شیرین و خاطره‌انگیز بود. یادم هست که رشته‌شان معماری بود.

آقای گل‌جان هم شاگردم بود که مدیرعامل «گل‌بافت» است. دکتر عیسی

حبیب‌الله خیر هم از استادان «دانشگاه شریف» بود که با کمال تأسف چند سال پیش فوت کرد. ایشان هم در «دارالفنون» شاگردم بود. آقای گل‌جان ۱۰ سالی در انگلستان تحصیل کرد و در همه آن سال‌ها مرتباً برای من نامه می‌نوشت که هنوز هم نامه‌هایش را نگه داشته‌ام. آقای عباس شریفی‌مقدم، مدیرعامل و رئیس هیئت مدیره صنعت پتروشیمی ایران در بندر بوشهر نیز از شاگردان من در دارالفنون بود.

■ انگار شما با مجله یکان هم همکاری داشتید؟

● بله. مدتی در آن مجله با آقای مصحفی همکاری داشتیم. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ برای درس هندسه سؤال مطرح می‌کردم و در دو سال آخر طرح سؤال ترمیمی و رقومی بودم. البته به‌خاطر مشغله زیاد نتوانستم همکاری زیادی با ایشان داشته باشم. با دکتر وفایی هم که معاون دارالفنون بود، ۱۴ سالی همکاری داشتیم. او هم یکی از مردان فرهیخته بود و مدتی پیش فوت کرد.

■ در صحبت‌هایتان فرمودید که در تهران به دبیرستان البرز و نزد آقای مجتهدی رفتید. اگر درباره شخصیت و کارهای ایشان خاطره‌ای دارید، بگویید.

● متأسفانه بیش از یک سال نتوانستم با ایشان همکاری کنم. علتش هم این بود که خلق‌وخوی خاصی در کار تدریس داشتیم. آن خلق‌وخو هم این بود که زربار توصیه نامشروع هیچ‌کس نمی‌رفتیم. البته دکتر مجتهدی هیچ‌وقت شخصاً چیزی از من نخواستند، اما کسانی دیگر در آن مدرسه توقعاتی داشتند که از من ساخته نبود. بد نیست بدانید دکتر مجتهدی مدرسه‌ای را اداره می‌کرد که اغلب شاگردهای آن بچه‌های سناتور، وزیر، وکیل و گاهی بچه‌های برخی معلمان آنجا بودند. گاهی وضعی پیش می‌آمد که باعث ناراحتی و



▲ اهدای جایزه کتاب سال به آقای محمدعلی شیخان توسط رئیس‌جمهور وقت

اگر ما وظیفه معلمی خودمان را به درستی انجام دهیم، دانش آموزان راهشان را به درستی پیدا خواهند کرد

کلاس را که نمرات بچه‌ها را در آن‌ها می‌نوشتیم، نگه داشته‌ام.

■ و به‌عنوان سخن پایانی، اگر موضوعی هست که ما بدان اشاره نکردیم و مایل هستیم در آن مورد سخن بگویید، بفرمایید.

● یک موضوع اینکه اگر شما به سراغ کسانی می‌روید که عمرشان را در خدمت به مردم و فرزندان آن‌ها سپری کرده‌اند، در حقیقت از تلاش صادقانه و خدمت‌گزاری به مردم تقدیر می‌کنید و این شایسته، حال خدمت‌گزاران و معلمان گذشته را بهتر می‌کند. از این بابت از شما و مسئولان مجلات رشد سپاس گزارم. با آنکه شما خودتان هم معلم هستید و الحمدالله درک درستی از مسائل دارید، اما به‌عنوان عصاره یک عمر معلمی عرض می‌کنم: «اگر ما وظیفه معلمی خودمان را به درستی انجام دهیم، دانش‌آموزان راهشان را به درستی پیدا خواهند کرد. مهم نیست که چه می‌گوییم، این رفتار و منش و عمل ماست که بر شنونده و دانش‌آموز و یا هر مخاطبی تأثیر می‌گذارد و رفتار او را شکل می‌دهد. اگر به وظیفه معلمی خودمان به درستی عمل کنیم، همه‌چیز درست می‌شود.»

چه توصیه‌ای به دانش‌آموزان و مخاطبان مجله ما دارید؟

● توصیه خاصی ندارم! در تمام دوران معلمی هم به شاگردانم چیز خاصی را توصیه نکرده‌ام. اعتقاد دارم معلم باید کار خودش را درست انجام دهد و با چنین شرطی دانش‌آموز از روش و منش معلم راه درست را پیدا می‌کند. مدرسه بهترین جا برای آموختن و یادگیری است. در همین ارتباط نکته‌ای را خوانده‌ام که آن را به‌صورت تابلوی دست‌نویسی درآورده‌ام و در قاب روی کتابخانه‌ام قرار داده‌ام تا در معرض دید خودم و فرزندانم باشد. این نوشته را راز موفقیت مردان بزرگ می‌دانم. آن نکته این است که: روزی از میکال آنژ که در هوای سرد و برفی زمستان با عجله در حال رفتن به جایی بود. می‌پرسند: «با این سن و سال و با این عجله در این برف و بوران کجا می‌روی؟»

میکال آنژ می‌گوید: «به مدرسه می‌روم تا شاید چیزی یاد بگیرم!» من هم همین توصیه را به بچه‌ها دارم.

در کلاس درستان از چه روشی استفاده می‌کردید؟

● در زمان تدریس هیچ‌وقت جزوه نمی‌گفتم، ولی بچه‌ها از گفته‌هایم یادداشت برمی‌داشتند. تمرین‌هایی هم با هزینه خودم و به‌صورت ورق‌های پلی‌کپی به بچه‌ها می‌دادم که هنوز هم بسیاری از آن‌ها را نگه داشته‌ام. حتی دفترهای

جر و بحث با معلمان یا خانواده‌ها می‌شد. عادت من این بود که وقتی به کلاس می‌رفتم، ویژگی‌های کلاس را برای بچه‌ها می‌گفتم و از آن‌ها می‌خواستم که اگر شرایط و روش کار را نمی‌پذیرند، بگویند. خوش‌بختانه همه هم می‌پذیرفتند و من کارم را انجام می‌دادم. اما یک‌بار یکی از همکاران که فرزندش آنجا درس می‌خواند، به من گفت: بچه‌ها از شما راضی هستند، اما انگار خیلی در کلاس سخت می‌گیرید. دلیلش را پرسیدم و ایشان گفت: «راستش دیشب بچه من از خواب پرید و هی تکرار می‌کرد: آقای شیخان آمد! آقای شیخان آمد!» تأملی کردم و گفتم: «قبول کنید که من هم باید بتوانم کلاس را اداره کنم. اما حالا که شما می‌فرمایید، باشد کمتر سخت‌گیری می‌کنم!»

آیا درست است که شما بیشتر هندسه تدریس می‌کردید؟

● بله. البته بعضی جاها حساب استدلالی، جبر و درس‌های مرتبط دیگر را هم تدریس می‌کردم.

در زمینه تاربخ ریاضی هم فعالیت کردید؟

● بله، با آقای شیخ رضایی فعالیت‌هایی داشته‌ام و مشترکاً و با همکاری برخی دوستان کتابی را منتشر کردیم که مورد استقبال معلمان قرار گرفت.

در مجموع چند کتاب تألیف کرده‌اید؟ بنده چهار کتاب تألیفی دارم.